

یادداشتی از دکتر علی شاه‌حسینی

درس‌نخوانید؟ درس برای چه؟



در زمانه‌ای که همه ذهن و فکرشان مشغول ورود به دانشگاه، دانشجوی شدن و کسب مدرک بود، تعدادی از جوانان دوران‌دیش وارد بازار کار شدند و برای خود جایگاه شغلی پایداری دست و پا کردند. در آن زمانی که همه آرزوی‌شان قبولی در دانشگاه به هر قیمتی و در هر رشته‌ای و هر شهری بود، اندک افرادی بودند که پس از پایان تحصیلات دبیرستان با اعتماد به نفس و عزمی راسخ گفتند: من که نمی‌خواهم محقق یا مدرس شوم، پس چرا باید عمرم را صرف تحصیل علوم آکادمیک کنم؟ و با این پرسش به عرصه حرفه و کار ورود پیدا کردند. همه ما از این که این همه فارغ‌التحصیل دانشگاهی در اطراف‌مان دنبال شغلی می‌گردند شکایت داریم، که چرا این‌گونه است؟ آیا فکر نمی‌کنید اگر این جوان به جای چهار سال تحصیل در رشته‌ای که علاقه نداشته، در شهری که آن همه هزینه کرده و عمری که سپری کرده، فقط چند ده ساعتی آموزش حرفه‌ای می‌دید و اقدام به راه‌اندازی کسب و کاری می‌کرد می‌توانست قبل از چهار سال برای خودش پایگاه شغلی ثابتی ایجاد کند.

جای این که بگوییم فلانی را ببینید این همه درس خوانده و آخرش هیچ؛ بیاییم آن‌هایی را ببینیم که از یک کار ساده مثل تایپ، ترجمه، آرایشگری، خیاطی، فروشندگی، بازاریابی و... پس از دیپلم شروع کرده‌اند و امروز نه تنها دنبال شغل نمی‌گردند بلکه کارفرمایان و مشتریان دنبال آن هستند که به آن‌ها شغل و کالایی پیشنهاد دهند و برخی در کمتر از چهارسال توانسته‌اند خودشان به یک کارفرمای معتمد و معتبر تبدیل شوند.

ما چه کنیم؟ اگر آن عمر را صرف کرده‌ایم؟ اگر راهی را تاکنون به اشتباه رفته‌ایم؟ و اگر...

ماهی را هر موقع از آب بگیریم، تازه است. بیاییم برای بقیه عمرمان برنامه‌ریزی کنیم. گذشته را به حساب کسب تجربه بگذاریم و به هیچ عنوان خودمان را سرزنش نکنیم؛ زیرا با سرزنش انرژی ما کاسته می‌شود، انگیزه ما تضعیف می‌شود و کودک درون‌مان سرخورده می‌شود و اعتماد به نفس او تقویت نمی‌شود.

به خودمان قول دهیم که می‌خواهیم باقی‌مانده عمرمان را با واقع‌بینی و دور از دهان‌بینی و چشم و هم‌چشمی، زندگی کنیم.

چه بسیار افرادی که در طول دوران تحصیل در دانشگاه، شرکت‌ها، تیم‌های کاری و کسب و کارهای موفق را شکل دادند و خود را محدود به اخذ مدرک نکرده‌اند. شاید هنوز هم حکایت زندگی انسان‌های موفق در کسب و کار را می‌شنویم که فلانی دانشگاه را رها کرد، فلانی هرگز دانشگاه نرفت و فلانی با معدل خیلی پایین مدرک گرفت. قصد این نیست قضاوت کنیم که دانشگاه خوب است یا بد، بلکه می‌خواهیم بدانیم چه چیزی برای ما خوب است. شک نکنید که اگر آن کارآفرین موفق که هرگز دانشگاه را به پایان نرسانید، اگر می‌توانست در رشته‌ای مرتبط و مناسب تحصیل کند، از جایگاه فعلی خیلی بالاتر بود. منظورم از تحصیل، کسب دانش است، نه مدرک و کسب دانش می‌تواند با مطالعه، با آموزش‌های کوتاه‌مدت و با کارآموزی و شاگردی در بازار اتفاق بیفتد.

نگوییم چند سال سن داریم، بگوییم چند سال زندگی خواهیم کرد؛ مثل آن پیری که در هفتاد سالگی می‌گفت سی سال دیگر جای زندگی دارم؛ این یعنی امید، انگیزه، هدف و خوشبختی.

پس نقشه ذهنی خود را دوباره طراحی کنیم و کاری را که دوست داریم برای انجامش برنامه‌ریزی کنیم و آغازی دوباره داشته باشیم.

با دانش و تجربه‌ای که در چند سال گذشته کسب کرده‌ایم و با تکاملی که در نتیجه تعامل با همکلاسی‌ها و اساتید گوناگون به آن رسیده‌ایم، امروز شروع کنیم، بدون شک از خیلی از افرادی که از ما جلوتر هستند می‌توانیم سبقت بگیریم. دانشگاه می‌تواند خوب باشد؛ اگر از محیط، هم‌کلاسی، استاد و مطالب، دانش مفید و تجربه مثرتر کسب کنیم، ولی اگر فقط به قصد اخذ مدرک رفته باشیم، به جرات بگوییم: باخته‌ایم.



آیا می‌دانید تحصیل کرده‌هایی که خود را اسیر مدرک نکرده و آستین بالا زده و خود را مشغول کاری کرده‌اند که به قول بعضی‌ها این کار در شان یک لیسانسه نبود، امروز گوی سبقت را از هم‌قطاران خود ربوده‌اند؟ خودمان را پشت مدرک و عنوان پنهان نکنیم. جرات و شهامت تولدی دوباره را داشته باشیم.

به جای صرف این همه عمر و وقت و گشتن دنبال یک شغل حتی ساده، صرفاً به خاطر این‌که درس خوانده‌ایم، بیایم کمی فکر کنیم که به فرض این‌که این اتفاق افتاد و ما استخدام شدیم، بعدش چه؟

بگذارید تصویرش را رسم کنیم. من و شما در یک اداره مشغول می‌شویم و بعد از ۳۰ سال در سن ۵۵ یا ۶۰ سالگی بازنشست می‌شویم، آن‌جا که دیگر نه انرژی داریم، نه انگیزه؛ و حالا پس از بازنشستگی درآمد ما گاهی تا یک-پنجم کاهش می‌یابد، در حالی که آن وقت زمانی است که تازه فرزندان بزرگ شده‌اند و هزینه‌های اموراتشان افزایش یافته، آن وقت هزینه‌های شخصی خود ما هم برای درمان و مراقبت افزایش یافته، خودرو و خانه نیاز به تعویض و تعمیر دارند و آن‌گاه ما می‌مانیم با کوهی از مشکلات.

صحنه دیگر دوست ماست که امروز به جای استخدام در بازار کار شروع به شاگردی و حتی پادویی کرده است. پنج سال دیگر برای خودش استادی می‌شود و در آن حرفه، صاحب‌نظر. ده سال دیگر در آن حرفه با کارفرمای خود وارد شراکت جزیی می‌شود. بیست سال دیگر برای خود به طور مستقل کسب و کاری راه‌اندازی می‌کند. سی سال دیگر، درست همان زمانی که ما به آخر خط رسیده‌ایم، او تازه اول راه پیشرفت است، درآمدش چند ده برابر می‌شود؛ اعتبارش زبانزد می‌شود، اعتماد به نفس‌اش فوران می‌کند و شاید از لحاظ جسمی هم سالم‌تر باشد چون خودش از خودش راضی‌ست؛ حتی می‌تواند اقوام، دوستان و فرزندان خود را نیز مشغول کند. آن‌جا که من و شما پس از بازنشستگی دنبال شغلی ساده می‌گردیم، تا سرگرم شویم، او به دنبال گسترش، توسعه و بزرگ شدن است. او در سنی که من و شما می‌گوییم دیگر از ما گذشته، برنامه‌ریزی می‌کند که چطور باز هم پیشرفت کند و بالاتر رود. عمر مفید او دو برابر ما خواهد بود و درآمدش چند صد برابر ما. همه این تفاوت‌ها در تصمیم‌های کوچک امروز ماست و می‌تواند از ما انسانی بزرگ بسازد که شاید نام ما در تاریخ ثبت شود.

پرهیز از چشم و هم‌چشمی، رجوع به خواسته درونی خود و دوراندیشی را سرلوحه امور خود قرار دهیم.

